

علی کا کا افشار

وکیل پایه یک دادگستری

## مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رأی (۱۵)

### ۴۱- دری پت چیش ای نیپشت آ اویشت آن ی - چ واج ای اسکار تک

(در چیزهایی را نوشتن و مهر کردن و نیز سخنانی که باید بررسی کرد)

این در با توجه به عنوان و متن آن درباره شیوه و چگونگی تنظیم صورتجلسه‌ها و مهر کردن آنها است. و همچنین برخی سخنان یا موضوعات قابل تعمق و بررسی دیگر که پانزدهمین نوشته پیاپی خود درباره رأی‌های فشرده و کوتاه شده دادگستری زمان ساسانی در کتاب مادگان هزار دادستان را با آن آغاز می‌کنیم. این رأی‌های کوتاه شده یا به اصطلاح خود کتاب ماده‌ها یا مادگان را یک قاضی ساسانی به نام فرخ مرد بهرامان از بایگانی شهر گور - فیروزآباد کنونی، پایتخت ساسانیان، بیرون نویسی و ماده و فشرده کرده و گردآورده است. مانند گذشته ستون نخست نوشته، آوانویسی متن پارسیک (=پهلوی ساسانی) است که همان فارسی دری یا درباری و رسمی بعدی در دوره اسلامی میهن ماست. در ستون دوم نیز واژه به واژه همان متن را به فارسی کنونی می‌آوریم. و زیر این هر دو ستون بدو واژه‌های مهم را معنی و شرح می‌کنیم و سپس به شرح متن می‌پردازیم و از دیدگاه تطبیقی آن را با حقوق کنونی تا جایی که رد و اثری از آن گذشته را می‌بینیم و یا سنجش آن با حقوق کنونی جالب می‌نماید بررسی می‌کنیم:

۱- نیپشت آ اوشت کی هم پچین هج ایش	۱- نوشت و آوشت که هم پچین از ش
دات نی شاییت آ ستمکیها آ دش	داد نشاید و ستمکیها و دش پادشایها
پاتیخشایی‌ها آ بریند هم پچین دهیشن. آس	برند هم پچین دهش. و به خانه چیز بی
پت خانک چیش بی پیتاکنیشن آ پت	پیداکنش و به دادستان بی نهش و هرگاه

دائستان بی نیهیشن آکاشایت پت بوزیشن شاید به بوزش را به خویشاوندان  
راد و خویشاوندان آپیسپاریشن. اسپارش.

### شرح واژه‌ها:

آوشتن: مهر کردن، به جای امضا هر شخص حقیقی یا هر سازمان دولتی مهر ویژه  
خود را داشته است به توضیح‌های پیشین مراجعه فرمایید.

همپچین: رونوشت یا نسخه‌های رأی را می‌گفته‌اند

نشاید: مجاز نیست، قانونی نیست

ستمکیها و دژپادشاییها: به زور و برخلاف قانون «ها» علامت قید بوده است که در واژه  
تنها هنوز در فارسی به جا مانده است. این دو واژه را در فارسی ستمکارانه، و بدقانونانه  
می‌توان خواند. زیرا علامت قید در فارسی، انه است و «ها» برای این منظور دیگر به کار  
نمی‌رود و متروک مانده است جز در همان واژه تنیها (=تنها)

بوزش: تصرف و انتفاع موقت تا تعیین تکلیف نهایی

شرح: اگر نوشته و سند مهر شده دادگاهی را که از آن همپچین (=رونوشت) دادن  
مجاز نباشد، به زور و برخلاف قانون، از در خانه‌ای ببرند، در این صورت از آن باید  
همپچین (نسخه رونوشت) بدهند. و به آن خانه هر چیز که هست را پیدا (=مشخص)  
کنند یا به اصطلاح امروز صورتجلسه کنند و در دادستان (=دادگاه) بنهند و اگر شایسته  
(=مجاز) باشد برای بوزش (=تصرف و استفاده موقت تا تعیین تکلیف نهایی) به  
خویشاوندان سپارند. در واقع سخن از صدور المثنی

۱. کاشوی آزن پت ابو یاوز هچ مرت ای آیام ۲- هرگاه شوی و زن یک بار از مردی وام  
ستانید آن مرت آیام همدوین هچ زن ستانید، همدوین از زن خواست توان و  
خواست توان ایت رادینیشن ای دائستان ای به رایش دادستان دستوری ای شوی  
شوی اندر نی آپایت. اندر نباید.

به رایش دادستان: در هنگام دادرسی و رأی  
اندر نباید: لازم نیست. الزامی نیست.

شرح: هرگاه شوی و زن یک باره و در یک آن با هم از مردم وام ستانند، به همان شیوه و یا به قول متن هم آیین، همه وام را از زن می توان خواست و در هنگام دادرسی و رأی داشتن دستوری (=اجازه و قایم مقامی) از سوی شوی لازم نیست.

۳- هرگاه گوید اگر فرخ این جامه  
 ناپادشاهانه از من ستد و بُرد و فرخ دارد  
 و آن جامه من خویش و دارش و به آن  
 چگونه فرخ ستد و بُرد، فرخ دارد و از  
 فرخ ازش ماند بود به آن ازش ماند به  
 گروگزیر کنش چی خواسته نه نام چشته  
 و هرگاه خواسته نام چشته گزیر کنش که  
 دارش باز کنش.

۳- گویت کا فرخو این یامک ایتیشخاییها  
 هچ من ستد افرخوداریت ا آن یامک من  
 خویش ا داریشن ایت ا ن چیگون فرخو  
 ستد ا بُت فرخ داریت و هچ فرخو هچش  
 ماند بویت پت ا ن هچش ماند پت گرو وچیر  
 کنیشن چی خواستک نی نامچیشیتیک ا کا  
 خواستک نامچیشیتیک هی وچیر کنیشن  
 کو داریشن ایاچ کنیشن.

من خویش: متعلق به من

ازش ماند: نیامدن و کوتاهی از حضور در دادگاه رأی غیابی را هم «ازش ماند» می گفته اند. برخورد حقوق ساسانی با کسی که به دادگاه نمی آمده که نتیجه آن صدور حکم ماهیتی به ضرر غایب یا تجدید جلسه با اخذ تأمین (گرو) از غایب تا صدور رأی نهایی می شده قابل توجه است.

گزیر: قضاوت، تصمیم. پیشتر درباره ریشه واژه قضاوت یعنی گزی، که همان قضی / قضا است که به صورت قضاوت و قاضی هنوز هم در فارسی کاربرد خود را نگاه داشته است توضیح داده ایم.

گرو گزیر کنند: به اصطلاح امروز قرار تأمین صادر کنند.

نه نام چشته است: مشخص نیست.

شرح: هرگاه بگوید که فرخ این جامه\* را ناپادشاهانه (غیر قانونی و بدون مجوز) از من

\* - یامک / جامه: این واژه را پریخانیان جام خوانده که به انگلیسی VESSEL ترجمه شده است ولی به نظر می رسد جامه به معنی لباس باید خوانده شود.

ستاند و بُرد و فرخ آن را می‌دارد و متصرف آن است و آن جامه متعلق به من به آنگونه که فرخ ستانده و برده است را فرخ می‌دارد و متصرف است، سپس دادگاه برای رسیدگی به آن تشکیل شود ولی ماندن از وظیفه حضور در دادگاه پیش آید و این از ش ماند (نیامدن و کوتاهی از حضور در دادگاه) از سوی فرخ باشد، به دلیل آن از ش ماند شدن و نیامدن به دادگاه، باید به گرو گزیر کنند؛ به اصطلاح امروز قرار تأمین صادر کنند. چه خواسته مشخص نیست یا به قول متن نه نام چشته است. و اگر خواسته نام چشته و مشخص است در این صورت گزیر (= قضاوت) باید کنند که تصرف از آن جامه را باز دارد و رفع کند.

۳. کاهج زمیک بن - خویشان خویش او - ش ۳- هرگاه از می بن - خویشان، خویش، او  
پت بر گرو اندر زیان و بیچاریش. - ش به بر گرو اندر زیان گزارش.

بن - خویشان: مالکان اصلی

بن - خویشان، خویش: مالکان اصلی مالکیت عین مال را دارند.

زمی: زمین. در آذربایجان هم زمی می‌گویند نه زمین.

شرح: هرگاه از زمینی که بن خویشان (= مالکان اصلی) مالکیت عین آن مال را دارند، یا به اصطلاح امروز مالکیت عین بی هرگونه تعلق حق به غیر در مالکیت خود مالکان عین باشد و بر (= منافع) آن در گرو و وثیقه، در این صورت آن که «بر» آن مال را در گرو دارد، زیان را هم باید از منافع گزارند و ایفا کنند. نه از عین.

۵- هرگاه پیشمار به وام و بخش پسمار  
همی مار آپیشی مار پسی مار هرو ۶  
هممار و پیشمار پسمار هر ۲ خُستواند  
که بخش ای تا فرخ به آسورستان شد  
گزارد و پیشمار (م.س؛ پسمار) پیکارد که  
فرخ سال یک به آسورستان شد (م.س؛  
شود) پسمار پیداکنش. مار  
آسورستان شت (م.س؛ شویت) پسی مار

پیتاکنیش.

پسی مار بیتا کینیشن: پس مار باید پیدا کند / خوانده باید ثابت کند بخش: بهره وام، درصد یا بخشی که به نسبت نرخ به اصل وام افزوده می شود. گزارده است: پرداخته، ایفا کرده است.

آسورستان: شهر بی یا استان آسور - عراق کنونی - که استان اصلی و مرکزی ایران در زمان ساسانیان و پایتخت اردشیر بنیانگذار دولت ساسانی بوده و به همین دلیل آن را دل ایرانشهر می خوانده اند و تیسفون پایتخت نیز در نزدیکی های بغداد در همین استان قرار داشته است.

پیشمار درباره وام و بخش پسمار هممارند: خواهان درباره اصل وام و بهره ای خوانده باید بدهد، طرف دعواند و با هم اختلاف دارند.

پیشمار و پسمار: خواهان و خوانده، بیشتر توضیح داده ایم، شمار به معنی رسیدگی است و پیش شمار یعنی کسی که اول برای شمار نزد قاضی می رود و پس شمار هم سپس اینکار را می کند. نظامی شمار را به معنی رسیدگی قضایی و محاکمه به کار برده است:

گر ندهی داد من ای شهریار / روز شمار با تو رود این شمار

پیشمار پیکارد که: خواهان دعوی می کند و مدعی است که خستو اند: اقرار دارند.

شرح: هرگاه خواهان درباره اصل وام و بخش (= بهره) ای که خوانده باید بدهد، هممار (= طرف دعوی) اند. و خواهان و خوانده هر ۲ اقرار دارند که فرخ بهره را تا زمانی که به آسورستان رفته گزارده و پرداخته است و خواهان\* مدعی است که فرخ یک سال پیش به آسورستان رفته / و از این رو بهره را از یکسال بعد از رفتن فرخ طلبکار است / در چنین حالتی پسمار - خوانده - باید پیدا و اعلام کند / که بهره مورد ادعای خواهان را پرداخته یا نه؟ و اگر پرداخته دلیل بدهد /.

\* - در نسخه م.س؛ به جای پیشمار، پسمار به معنی خوانده، نوشته شده که با معنی متن درست در نمی آید و اشتباه نسخه نویسان است.

۶- پت رادینشن ای ستور کار (م.س؛ کی) آن  
 ای سزاکتر نی مت ایستیت هست (کی)  
 ایون نیبیشث کو میرک بی ان کُستک ای  
 خواراسان او - ش آمتن نی کامییت میرک نی  
 پت بَن ایت کتام جیاک نی بوت نی آشناک.  
 ۶- به رایش ستور هر گاه (م.س؛ که) آن  
 ای سزاتر نی مد است. هست (که)  
 ایدون نبشت که میرک به آن کُست  
 خراسان او - ش آمدن نی کامد میرک نی  
 به بَن و به کتام جای نبود نه آشنا.

ستور: به امین و قیمی می گفتند که برای مال به جا مانده از مرد یا پسر مرده‌ای که فرزند نگذاشته از جهان رفته است تعیین می کردند. این مال را که به آن گزیدک می گفتند ممکن بود دوده و یا آتشکده و یا دولت ساسانی برای چنین درگذشتگانی تأمین کند. با دادن این مال ستوری به ستور و محول کردن وظیفه ازدواج یا ترتیب ازدواج ستوری با استفاده از آن مال به نام و برای آن در گذشته به منظور زاده شدن فرزند پسر و ادامه پیوند که بزرگ‌ترین خویش‌کاری هر زرتشتی محسوب می شده است، فرزند و پسری که از این ازدواج پدید می آمد، فرزند آن در گذشته یا درگذشتگان محسوی می شد و به این ترتیب خویش‌کاری آنها برای ادامه پیوند (=نسل) و افزودن به هستان نیک تا رسیدن روز و زمان نهایی پیروزی نیکی بر بدی به انجام می رسید.

بَن: اقامتگاه، مرکز شخص

میرک نه به بَن خود است: مردک یا شخص در اقامتگاه خود نیست.

شرح: به رایش (=هنگام رأی و تصمیم‌گیری) درباره گماردن یک ستور (امین و قیم برای مال به جا مانده از مرد یا کودک مرده‌ای که فرزند نگذاشته از جهان رفته است و محول کردن وظیفه ازدواج یا ترتیب ازدواج ستوری با استفاده از آن مال به نام و برای آن در گذشته به منظور زاده شدن فرزند پسر و ادامه پیوند که بزرگ‌ترین خویش‌کاری هر زرتشتی محسوب می شده است)، اگر آن که برای انجام این سمت سزاتر است نیامده است و هست کسی که ایدون نوشته که میرک (=مردک) به ان کُست خراسان است و او آمدن و پذیرفتن این سمت را نکامد (=نمی‌خواهد و تمایل به آن ندارد) میرک نه به بَن (=مرکز و اقامتگاه) خود است. و به کدام جای است، نه آشنا است...

۷- پت رادینشن ای ابر گمارتن اُپایستنی ای ۷- به رایش ابر گماردن بایستنی کتک -

کتک بانوک دو تک سردار (ا) کرت ای کتک - بانو دوده سردار (و) کتک - بانو گاتار  
 بانوک گاتار چیش (ا) ایزر گمارتن ایتون چیز (و) ابر گماردن ایدون نوشت که  
 نیبیشت کو کتک - بانوک بی چیون - ایش ایش کتک - بانو بی چگونه - اش بی دستورها  
 پی دستورها تن پت گات و کس دات گفت تن به گاد به کس داد گفت اینیا - ش  
 اینیا - سردار نیست ایزر - ایچ کتک - بانوک سردار نیست و ابر - نیز کتک - بانو  
 سردار گمارتن. سردار گماردن.

گماردن بایستن: الزام به گماردن

گاتار: رابطه جنسی

گماردن دوده سردار برای کتک - بانو: هرگاه کتک خدا که رییس دوده - کوچکترین واحد  
 اجتماعی - بوده در می گذشت، کتک بانو با یک مرد دوده که با عنوان سردار بر می گزیدند  
 به جانشینی کتک خدا رییس دوده می شدند. اگر کتک بانو ازدواج قانونی می کرد نه گاتار  
 - رابطه جنسی غیر قانونی - در حالت نخست دیگر لازم نبود که سردار برای او برگزینند  
 ولی در حالت دوم یعنی رابطه جنسی غیر زناشویی می بایست سرداری برای او  
 بر می گزیدند که مسؤلیت ریاست دوده را با آن سردار، دو نفره به عهده می گرفتند.

بی دستورها: خلاف مجوز قانونی

شرح: به رایش (= هنگام رأی و تصمیم گیری درباره) اینکه گماردن دوده سردار برای  
 کتک - بانو الزامی و بایست است یا نه در حالی که کرد (= عمل) کتک - بانو در ارتکاب  
 نوعی گاتار (= رابطه جنسی) مطرح است یا که در این چنین حالتی درباره برگماردن  
 سردار ایدون نوشته اند که اگر کتک - بانو بی دستوری ها (= خلاف مجوز قانونی) تن به  
 گاد کس داده: آن کس سردار نیست / و گفته شده اینیا - ش (= معنی اش این است که) این  
 کس همسر قانونی کتک بانو نیست / و برای کتک - بانو باید سردار گمارد.

۸. یوان یم نامک کرت کواپیون پیو نیو - ۸. جوان جم نامه کر که این گونه چگون  
 گشنسب گفت کامرت آزن پتوتد راست مرت نیو - گشنسب گفت هر گاه مرد و زن،  
 گمارت ستوری نی کنیشن. پیوند راست مرد گمارد ستوری نکنش.

نامه کرد: کتاب نوشته

بکنند: خلع کنند

کنند: خلع کردن

شرح: جوان جم نامه کرد که اینگونه که نیو - گشنسب گفته است هرگاه مرد و زن از پیوند خود، راست (=راسا) مردی را به ستوری گماردند، او را از ستوری نباید بکنند و خلع کنند. منظور منع آتشکده و دولت ساسانی از دخالت در تعیین ستور است در صورت تعیین ستور توسط خود دوده درگذشته.

۹- ماه وه نامک کرت کو پت کرتن اداستن  
ایبون آپر اوزت کو کا مرت پت ستوری  
گمارت او - ش زیان پت دوتک کرتن نی  
پیتاک کا - چ پس هچ آن خواه آن مرت پت  
گمارت آبیستن ای خواه پت آن ستوری  
اندر پتکاریت پتکاریشن ای خواه پت آن  
ستوری نی پتگیریشن ا ستوری پت مرت پت  
رفت داریشن ا خواستک پت ستوری و خواه  
نی ایپساریشن ا آن ستوری پت هم مرت بی  
هیلیشن.

۹- ماه به نامه کرد که به کردن و داشتن  
ایگون ابر آورد که هرگاه مرد به ستوری  
گمارد او - ش زیان به دوده کردن نه پیدا  
هرگاه - نیز پس از آن خواهر آن مرد به  
گمارد بایستن خواهر به آن ستوری اندر  
پیکارد پیکارش خواهر به آن ستوری  
نپذیرش و ستوری به مرد به رفت دارش  
و خواسته به ستوری به خواهر نسیارش  
و آن ستوری به هم مرد بی هلس.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله کانون وکلا

خواسته به ستوری: مال موضوع ستوری

شرح: ماه به، - یکی از دادوران - نامه کرده و درباره کسی را ستور کردن و به این کار داشتن اینگونه برآورده و به نتیجه رسیده که هرگاه مردی را به ستوری گمارده‌اند و اینکه او زبانی به مال ستوری دوده مربوطه کرده باشد هم نه پیداست (=محرز نیست). پس از درگذشت این ستور هرگاه - نیز درباره اینکه خواهر آن مرد را به جای او گماردن بایست (=الزامی) است یا نه و درباره پیکار (=دعوی) ای که این خواهر (خواهر همان ستور درگذشته) مطرح کرده و برای آن ستوری، اندرپیکارد (=وارد دعوی می‌شود) در چنین



حالتی دادوران، دعوی و زیکارش، خواهر برای آن ستوری را نباید پذیرند و ستوری و مال موضوع آن را متعلق به مرد برفته (=درگذشته) باید دارند و از این رو مال ستوری را به خواهر نباید سپرند و آن ستوری به همان مرد باید بھلند.

۱۰- کا مرت کی داریش ای پت انشهریکیه  
 ۱۰- هرگاه مرد که داریش به انشهریکیه به  
 پت مرت پتکاریت کو (م - اچ) خوتای آرات  
 مرت ۱ پیکارد که (م - نیز) خدای آزاد  
 هیشت - هم آرات هیشت پوسک داریت  
 هیشت - ام و آرات هیشت پوسک دارد. ابا  
 اپاک پوسک پت سوخون - نامک دادستان بن  
 پ و سک به سخن - نامه دادستان بن  
 کرتن رادینت اداک شاییت کانی پت خوتای  
 کردن راینند اداک شاید هرگاه نه به خدای  
 آشنا کمینتد آ دادستان پت یاتکگوو  
 آشنا کنند و دادستان به دادگو خواهد  
 خواهییت کا هچشماند بوییت اُسکارتن  
 هرگاه ازش ماند بُود اُسکارتن باید.  
 آپییت.

#### پیکارد: دعوی دارد

آزاد هیسته شده ام: آزاد شده ام. منظور آزاد شدن از انشهریکیه یعنی وضعیت حقوقی ای که اسیران رومی در ایران ساسانی داشته اند است.  
 آزاد هیشت: یعنی سند آزاد شدن، که انشهریکان با آن از حالت انشهریکیه به حالت حقوقی یک شهری یا به اصطلاح امروز شهروند معمولی ایران درمی آمده اند.

سخن نامه: دادخواست

سخن نامه بن کردن: دادخواست و دعوی را آغاز کردن

اگر خدای انشهریک را نه آشنا کنند: اگر دارنده انشهریک را احراز هویت هم نکنند.

برای دادستان: برای رسیدگی و محاکمه

دادگو: وکیل

آزش ماند بُود: از حضور در دادگاه خودداری کند و نیاید، رسیدگی غیابی شود

شرح: هرگاه مردی که درباره داریش یک انشهریک با مردی پیکارد (=دعوی دارد) و انشهریک در نفی دعوی او می گوید که من نیز از سوی خدای (=صاحب و دارنده) آزاد

هشتمه - شده ام و آزاد هست یعنی سند آزاد شدن را پوسک دارد و نزد اوست. و این مرد با پوسک با یک سخن - نامه (= دادخواست)، و محاکمه و رسیدگی را بن (= آغاز) کردن وارد رسیدگی می شود در این حالت اگر خدا یعنی دارنده انشهریک را نه آشنا هم کنند (= احراز هويت هم نکنند) دادگاه مجاز است که رأی و تصمیم بگیرد و برای دادستان و محکمه) دادگو (= وکیل) بخواهد. ولی هرگاه خدای انشهریک به دادگاه نیاید و یا به قول متن «ازش مانند بُود» باید بررسی و تأمل کرد.

#### ۴۲- در ی گفت آپاک گفت

(در گفت با گفت)

اصطلاح فارسی عنوان این در که چهل و دومین در کتاب مادگاه هزار دادستان است، حرف حرف می آورد است. یعنی از دادستان (= رای) های دادگاه های ساسانی، گفته های در این در مطرح می شود که با آن، گفته های دیگری مربوط به گفته های پیشین در پی هم می آید و سخن در سخن به آن افزوده می شود:

۱- اپاک آن ای گفت کو پت کرنگ زیوندک ۱- ابا آن ای گفت که به کرده، زنده  
(دراهند)؟ آنتان نی کنیند. (درازا)؟ آنتان نکنند.

به کرده: طبق رویه قضایی گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
آنتان: ناتوان، ورشکسته، معسر  
شرح: با آن این را هم گفته است که به کرده (= طبق رویه قضایی) کسی را در درازنا و همه طول زندگی آن آتان (= ورشکسته) نکنند یعنی دادگاه نمی توان حکم ورشکستگی را برای همه زندگی ورشکسته صادر کند و بگوید تا پایان زندگی ورشکسته است.

۲- اپاک آن ای گفت کو بوندک آنتان پت کار ۲- ابا آن ای گفت که بونده آنتان به کار و  
وه ایسپاریشن. سپارش.

بونده: لازم و باینده، آن اندازه که باید باشد

شرح: با آن این را هم گفته است که تا اندازه‌ای که باید و لازم است یا به قول متن بونده است. آتان (= ناتوان ورشکسته) به کار باید و اسپارندش. یعنی ورشکسته تا زمانی که بدهی اش را نداده برای طلبکار باید به کار وادار کنند.

۳. ایاک آن آن ای گفت کو کاماتکوز آن ۲- و ابا آن آن ای گفت که هرگاه ماده ور  
آتان ایاک پایندان. آن آتان ابا پایندان.

ماده ور: اصیل، در این جا منظور خود بدهکار در برابر پایندان یا ضامن اش  
پایندان: ضامن

شرح: با آن این این را هم گفته است که هرگاه ماده ور (=اصیل) آن آتان است با  
پایندان است. یعنی پایندان (ضامن) بدهکار، مسؤول دین بدهکار است و باید دین  
بدهکار ناتوان و ورشکسته را پردازد.

۴. ایاک آن ای گفت کو کاپس اپت توزیشن ۴- و ابا آن ای گفت که هرگاه پسر ا به  
ای پیتران همی ماراومند آن آتن بی بویت توزش ای پدران همماراومند آن آتان بی  
ایاک اپاریک خواستک داران رادینیشن ای بُود ابا اپاریک خواسته داران رایش ای  
ور و اوه بویت. ور و اُبود.

خواسته داران: وارث‌ها

رایش ور: رسیدگی و صدور رأی با شیوه ور. به در ور و توضیح‌های بیشتر مراجعه  
فرماید.

توزش پدران: پرداخت دین و ایفای تعهدات پدر و مادر؛ پدران: والدین  
هممارمند: طرف دعوی بودن

آن آتان پُود: ناتوان شود، ورشکسته شود

شرح: و با آن این را هم گفته که هرگاه پسر ا به  
پدر و مادر طرف دعوی است ناتوان و ورشکسته شود در این صورت با دیگر وارث‌ها

رأی و تصمیم‌گیری دادگاه با توسل به «ور» انجام می‌شود.

۵- و آن ای گفت که پسمار تا دادستان از دارینیشن مانییت پت یِت دادستان پیشی مار همی - ماریه کرتن نی پاتیخشای. همماری کردن نه پادشای.

هه ماری کردن نه پادشای: برای تنازع و طرح دعوی مجاز نیست.

تا دادستان از رایش ماند: تا زمانی که دادگاه و رسیدگی پایان می‌یابد.

شرح: و با آن این را هم گفته شده‌اند که پسمار (=خواند) تا پایان یافتن رسیدگی یا به قول متن تا دادستان از رایش ماند، نمی‌تواند و مجاز و قانونی نیست رسیدگی و محاکمه جداگانه به عنوان خواهان بخواهد و طرف دعوی دیگری بشود و همماری کند.

۶- و ابا آن ای گفت که هرگاه اندر رایش دادستان پس پرنای بویت دو تک سردار دادستان پسر برنای بُود دوده سردار دادستان رایش نَتوان و پسمار (نه؟) پادشای هرگاه دوده سردار از رایش رادینیشن بی نی هیلیت اُهم پچین بنهیلد و هم پچین ستاند و به بدخواه ستانییت اُپت و تخواه اندر دو تک سردار اندر دوده سردار گزیر خواهد این را چه ویچیر خواهییت ایت راد چی دو تک سردار دوده سردار نون نه پیشمار و اندر دوده نون نی پیشی مار اُندر دو تک سردار ایت دادستان هج رادینیشن ماند.

رایش دادستان: جریان رأی و رسیدگی

دادستان از رایش ماند: دادگاه و رسیدگی آن متوقف شود

از رایش بنهیلد: از رسیدگی و رأی دست بردارد

اندر دوده سردار گزیر خواهد: درباره تعیین دوده سردار حکم و قضاوت خواهد

به بدخواه: با سوء نیت

پسر برنا بشود: پسر به سن رشد (= ۱۵ سالگی) برسد

شرح: با آن این را هم گفته اند که هرگاه در جریان رسیدگی و تصمیم‌گیری و رأی، پسر برنا بشود و به سن رشد رسد در این صورت دوده سردار، سمت اش زایل می‌شود و نمی‌تواند در رسیدگی و رأی و تصمیم‌گیری دادگاه به عنوان نماینده قانونی دوده حاضر شود و پسمار (= خواننده) نه پادشا و مجاز به این کار است. هرگاه دوده سردار دخالت در دادرسی را ادامه دهد و دست از رایش (= رأی و رسیدگی) بنهد و بر ندارد و هم پچین (= نسخه رأی و تصمیم) بستاند و به بدخواهی (با سوء نیت) به عنوان دوده سردار گزیر (= قضاوت و حکم) بخواهد. چه دوده سردار اکنون نه پیشمار است و در دوجه مورد بحث سردار با توجه به آنکه پسری در دوده به برنایی زسیده و خود می‌تواند در دادرسی مداخله کند، در این رسیدگی دیگر سمتی ندارد و دادرسی از رایش بازمانده است. به عبارت دیگر این رأی درباره جریان یا عدم جریان دعوی مطروحه‌ای است که هنوز به پایان نرسیده، ولی پسرکتک خدا یا پسری از دوده که می‌تواند جای او را بگیرد با رسیدن به سن ۱۵ سالگی به برنایی می‌رسد. رأی می‌گوید دیگر دوده سردار سمت اش زایل شده و خود آن پسر رشید شخصا باید در دادگاه حاضر شود و دادرسی را ادامه دهد.

۱- آن ای گفت کو کا گویت کو تا من  
 ۷- و آن ای گفت که هرگاه گوید که تا من  
 سهییت این خواستک توا خویش پت  
 سهد این خواسته تو خویش به بیشستی  
 ویشستی تازویند کیه آپت کمستی تا  
 تا زندگی او به کمستی تا سهد داد بود.  
 سهییت دات یوویت.

به بیشستی: به بیش استی؛ حداکثر

به کمستی: به کم استی؛ حداقل

تا من سهییت: تا میل و تمایل ممن است

شرح: و آن هم گفته شده که هرگاه بگوید که تا من سهد (تا میل و تمایل من است) این خواسته، تو را خویش است و مال توست. به بیشستی (= حداکثر) تا زندگی او و به

کمستی (=حداقل) تا سهد یعنی تا آنگاه که رضایت و تمایل دارد، داده است.

۸. ایاک آن ای گفت کو کا گفت کو تاریتک  
برنای بوییت توا خویش. پت خویشیه تا ۱۵  
سال گفت بویت. ا پیروز ای گفت کو کار یدک  
اندر برناییه میریت خواستک هرچ ایاچ نی  
آییت.  
۸. ابا آن ای گفت هرگاه گفت که تاریدک  
برنای بُود تو خویش به خویشیه تا ۱۵  
سال گفته بُود. و پیروز این گفت که هرگاه  
ریدک اندر برنایی میرد خواسته هرگز  
نیز اباز نیاید.

برنای بُود: به سن رشد برسد

ریدک: پسرک

**شرح:** با آن این هم گفته شده که هرگاه بگوید که تاریدک (=پسرک) به سن رشد برسد تو را خویش یعنی مال تو باشد در این صورت به بیش استی (=حداکثر) تا ۱۵ سال که سن رشد است گفته است. و پیروز - دادوری دیگر - نیز در این باره گفته که هرگاه ریدک در برنایی بمیرد، خواسته هرگز نیز به مال دهنده و وارث‌های او باز نیاید.

۹. ایاک آن گفت کو کا گویت تا تو اسهیت  
پت تسک از دارم تا آن تن ایاپ خواستک  
دار آن تن کی پت تسک بی دات نی  
سهیت کنیند ایاچ کرتن نی پاتیخشای.  
۹. و ابا آن گفت که هرگاه گوید تا تو  
سهد به تسک از دارم تا آن تن یا  
خواسته دار آن تن که یه تسک بداد نه  
سهد کنند اباز کردن نه پادشای.

**شرح:** و با آن هم گفته شده است که هرگاه دربارہ اجاره گرفتن مالی بگوید تا تو سهد (=تا هرگاه که میل تو است) به تسک (=اجاره) من دارم. در این صورت تا آن تن (=شخص) یا خواسته دار (=وارث) آن تن که مال را به تسک بداده، نه سهد کنند (=تمایل خود را برای نخواستن این رابطه اعلام نکنند) باز کردن و فسخ اجاره مجاز و قانونی نیست یا به قول متن نه پادشای است.

۱۰- ایاک آن ای گفت کافر خو اندر مهران  
 کرت کو این خواستک تا ایاک تو پت  
 پیشماریه گووم تو هج ایش نی ویزایم  
 وبیشسته تازویندیه ای میهران ایاب فرخو  
 اه ایاک توانی نیپشت پت وبیشسته تا  
 ربوندیکیه ای فرخ گفت بوبت چی گوویشن  
 پت پتوند نی روبت بی آن ای کایاتنگوو  
 مهران کرد که این خواسته تا ابا تو به  
 پیشماری گویم تو از ایش نوزایم به  
 بیشستی تا زندگی میهران یا فرخ و  
 هرگاه ابا توانی نوشت به بیشستی تا  
 زندگی فرخ گفت بُود چی گویش به  
 پیوند نرود بی آن ای که دادگو گمارد.  
 گمارت.

از = من، بیشتر درباره این واژه که به جای من در حالت فاعلی به کار می‌رفته توضیح داده‌ایم. این واژه همان است که در انگلیسی I و در آلمانی ich است. در پهلوی و اوستایی و هنوز در کردی شکاک (کردان کوهستان‌های ارومیه و سلماس «من» را فقط برای حالت مفعولی به کار می‌برند و «از» تنها برای حالت فاعلی است.

از دارم: من دارم

تسک: اجاره

به تسک از دارم: به من اجاره دادم

پیوند: نسل

بی: مگر. همین واژه‌ای در انگلیسی but خوانده می‌شود *فرنگی*

دادگو: وکیل

دادگویی: وکالت

تا با تو به پیشماری گویم: تا دعوی علیه طرح می‌کنم

ترا از ایش نوزایم: از آن ترا محروم نمی‌کنم

شرح: و با آن این هم گفته شده؛ هرگاه فرخ با مهران این چنین مقرر کند که این خواسته تا دعوی علیه تو طرح می‌کنم مورد استفاده تو باشد، تو را از آن نوزایم (= محروم نمی‌کنم) به بیشستی تا زندگی مهران یا فرخ و هرگاه واژه‌های «باتو» را نوشته باشد، به بیشستی تا پایان زندگی فرخ گفته است چه گویش یا صیغه‌ای که برای این

واگذاری‌ها گفته می‌شود تا به پیوند (=نسل) بعدی طول این گویش نمی‌رود بی (=مگر) آنگاه که برای این کار یعنی طرح دعوی اشاره شده دادگو (=وکیل) گمارده باشد، که در این صورت وارث‌های او یا به اصطلاح وقت خواسته دارانش تا با تنفیذ دادگویی (=وکالت) آن دادگو (=وکیل) یا گماردن دادگویی دیگر دعوی علیه استفاده کننده مطرح نکرده‌اند از استفاده آن مال نباید محروم شود.

۱۱- کاهوت ۱ اپاک (م.س بیت) پتمان کرت  
 ۱۱- هرگاه مرد ۱ ابا پسر (م.س پدر)  
 کو خواستک توا سهیبت توا خویش اُچند  
 پیمان کرد که خواسته تو سهید تو  
 پُس هست ایوک سهیشنن پیتا کنیبت تا  
 خویش و چند پسر هست یک سهش  
 اُپاریک دُش نیرمت اپاریک راد سهشن نی  
 پیدا کند تا اپاریک دُش نیرمت اپاریک را  
 سهش نکنند.  
 کنیند.

دُش نیرمت: بد بودن برای سود کسی، به ضرر کسی، مرکب از دُش یا دُژ به معنی بد و نرمت به معنی سود؛ بسنجید با دشمن: بد اندیش (دش + من)؛ من به معنی اندیشه همان ریشه‌ای که مینو و مینیدن و مینویان نیز از آن گرفته شده است.

اپاریک را سهش نکنند: دیگران نمی‌توانند اعلام تمایل کنند.

پیمان کند: قرارداد ببندد.

تو سهید: مورد میل و تمایل تو هست، خوشایند تو است.

شرح: هرگاه مردی با پسر پیمان کند که خواسته (=مالی) که مورد میل و تمایل تو است یا به قول متن تو سهید - مال تو باشد و آن پدر دارای چند پسر است که یکی از آنان سهش (=میل و تمایل) خود را پیدا و اعلام می‌کند. اپاریک (=دیگر پسرها) از نظر اینکه اقدام به ضرر آن پسر که میل و تمایل خود را بیشتر اعلام کرده است، نکرده باشند، اعلام سهش (=تمایل) نمی‌توانند بکنند.